عادی- بیمارگونه

حمیدرضا جلائی پور: عادی **normal**: در زندگی اجتماعی، پدیده‌های عادی معمولاً باثبات‌ترین و بادوام‌ترین پدیده‌ها هستند و بیشترین عمر و استمرار را دارند. البته این به آن معنا نیست که پدیده‌های عادی، لزوماً خوب و مطلوبند؛ مثلاً بسیاری از نگرش‌ها، نژادپرستانه و زیان‌بخش‌اند، اما استمرار آنها موجب می‌شود عادی به نظر برسند.

بیمارگونه pathological: پدیده‌های بیمارگونه معمولاً ناپایدارترین و گذراترین پدیده‌ها در جامعه هستند. این به آن معنا نیست که این پدیده‌ها، مرض‌اند، بلکه منظور آن است که تاثیر با دوامی برساختار اجتماعی ندارند. بنابراین، بیمارگونه بودن آنها ناشی از بی‌ثباتی‌شان است.

■ **مفاهیم مرتبط**

عضویت membership: جامعه‌شناسان برای اشاره به تعلق به یک جامعه، گروه یا فرهنگ از واژه عضویت استفاده می‌کنند. این تعلق به این معنا است که فرد عضو، از تمام قواعد و انتظاراتی که آن گروه را یکپارچه نگاه می‌دارد آگاهی دارد. بنابراین برای به عضویت درآمدن، رشد طبیعی کافی نیست و یادگیری اجتماعی نیز لازم است.

برساخته اجتماعی social construction: نظریه اجتماعی نسبتاً متاخری است که از پدیدارشناسی نشأت می‌گیرد. این نظریه مدعی است پدیده‌های اجتماعی مطابق زمان و مکانی که در آن قرار دارند، شکل می‌گیرند، بنابراین معنای پدیده‌های اجتماعی را باید از زیرمتن (context) اجتماعی آنها استخراج کنیم. مثلاً کودک‌آزاری همیشه وجود داشته است، ولی برای فهم این‌که چرا امروزه به آن توجه بیشتری می‌شود، باید به زمینه اجتماعی این پدیده رجوع کنیم.

داغ ننگ stigma: این مفهوم از طریق آثار ارویینگ گافمن وارد جامعه‌شناسی شد. او مبدع این اندیشه بود که برخی انسان‌ها شخصیت‌هایی تباه‌شده دارند. معلولیت، نیازهای خاص، نقص عضو و عدم توانایی‌هایی که برخی افراد گرفتار آنند، همچون داغ ننگی است که شخصیت آنها را تباه می‌کند. بنابراین هر چیزی که مانع ادغام کامل شخص در جمع شود، داغ ننگ است.

انحراف deviance: به رفتاری گفته می‌شود که قواعد عادی و معمول را زیر پا می‌گذارد. معمولاً در جوامع، قاعده‌شکنان را جریمه و مجازات می‌کنند و در نتیجه، ویژگی‌های معمول جامعه حفظ می‌شود. منحرفان گروه ثابتی نیستند. اگر تاریخ را مرور کنیم، خواهیم دید که در یک جامعه خاص برخی از اعمالی که در دوره‌ای جرم محسوب می‌شدند (مثل همجنس‌گرایی) در دوره‌ای دیگر جرم انگاشته نمی‌شوند. بین جوامع مختلف نیز تفاوت‌هایی در مصادیق انحرافات (مثل نوشیدن ماری‌جوانا) وجود دارد.

نظارت و مراقبت surveillance: این مفهوم از طریق آثار میشل فوکو وارد نظریه اجتماعی شد. معنای آن این است که در جامعه مدرن، قدرت از طریق استراتژی‌هایی که ما برای زیر نظر داشتن رفتار یکدیگر ایجاد کرده‌ایم و همچنین از طریق راه‌های اجتماعی- روان‌شناختی مثل حس گناه و شرم که ما از طریق آنها خود را زیر نظر می‌گیریم، اِعمال می‌شود.

مکتب خانه

کلیو سیل

گزارش اجمالی از همایش جریان‌های فکری مشروطیت

مشروطه مشروعه و هواداران آن

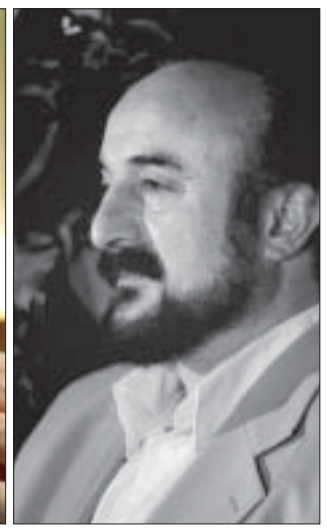

علی حجوانی: بحث، درباره مشروطه است. جنبشی که علما، بازاریان و روحانیون از یک‌سو و روشنفکران چپ و راست از سوی دیگر، بر آن تاثیر گذاشته‌اند؛ میراث مشترک سال‌های بیداری ایرانیان. سخنرانان همایش پژوهشی جریان‌های فکری مشروطیت، اغلب نوادگان فکری علما و روحانیون بودند. آنها از شیخ فضل‌الله نوری، آخوند خراسانی، میرزای شیرازی و علمای دیگر بارها به نیکی یاد کردند و تاثیر آنها را بر مشروطه یادآور شدند. اغلب نهادهای تاریخی و موسسات اسنادی دولتی کشور، در برپایی این همایش مشارکت کرده بودند و ۱۴ جمادی‌الثانی این امکان را به آنان داده بود تا پیش از «دیگران» همایش مشروطه برگزار کنند. کتابخانه ملی و موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی میزبانان اصلی همایش بودند و در راهروهای کتابخانه، نمایشگاهی از اسناد و آثار مشروطه برگزار کرده بودند. بعد از هر سخنرانی عده‌ای کف می‌زدند و عده‌ای دیگر صلوات می‌فرستادند. پیش از سخنان هاشمی‌رفسنجانی، اشعری رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران به میهمانان خوشامد گفت و حاضران را به درس گرفتن از اتفاقات مشروطه دعوت کرد: «مشروطیت با سوار شدن بر موج عدالتخواهی مردم شکل گرفت و به‌رغم پشتیبانی علما و روحانیون به بیراهه رفت و از آن تنها تجربه‌ای برای حرکت‌های بعدی باقی ماند.» تلفن‌های همراه، اجازه ورود نداشتند و فضای خوبی برای شنیدن سخنان هاشمی‌رفسنجانی به وجود آمده بود. او در طول سخنانش به مقایسه زمینه‌ها و اقدامات مشابهی پرداخت که در انقلاب اسلامی و جنبش مشروطیت، وجود داشت: «زمینه‌ها و اقدامات مشروطه بسیار شبیه به انقلاب اسلامی است هر چند تفاوت‌های این دو حرکت، پس از پیروزی آشکار می‌شود. هر دو حرکت، در فضای استبداد و وابستگی به خارج روی داد و در هر دو، مسائل دینی از سوی حکومت مورد غفلت قرار گرفته بود. در این میان تفاوت اصلی انقلاب اسلامی با جنبش مشروطیت، یکپارچگی مردم بود. اکثر افراد تاثیرگذار در مشروطه، نخبگان بودند و از توده مردم خبری نبود.» او سپس به سه جریان فکری مشروطه و انقلاب اسلامی اشاره و بر نقش علما و روحانیون تاکید کرد: «جریان اول، روشنفکرانی بودند که در ارتباط با فرهنگ غرب و دستاوردهای آنها مشروطه‌خواه بودند. دسته دوم جریان چپ‌گرایان بودند و جریانی که از هر دو اساسی‌تر بود، علما و روحانیون بودند. این اتفاق در انقلاب اسلامی هم روی داد اما علما و روحانیون، بیش از چپی‌ها و روشنفکران متمایل به غرب، بدنه اصلی جامعه را به میدان آوردند. در این دوره، مردم حرف نهایی را می‌زدند.» هاشمی به امتیازات انقلاب اسلامی بر مشروطه تاکید کرد و گفت: «مشروطه اتفاق مهمی است. در مشروطه، یک رژیم استبدادی ۲۵۰۰ ساله ظرف مدت کوتاهی در برابر خواست علما، روشنفکران و عدالتخواهان تسلیم می‌شود. هر چند انقلاب ایران از حضور مردم و تدبیر رهبری چون حضرت امام خمینی(ره) سود می‌برد. دو امتیازی که مشروطه از آن محروم بود.» او در پایان سخنانش، تفرقه میان مردم و علما را عامل اصلی شکست مشروطیت دانست و یکپارچگی مردم را عامل حفظ انقلاب اسلامی عنوان کرد.

■ **جمهوری‌خواهی و استبداد**

محمد رجبی دیگر سخنران این همایش بود و تلاش کرد از نقش جمهوری‌خواهان در کنار مشروطه‌خواهان و استبدادطلبان سخن بگوید: «گاهی در بحث‌ها، صورت مسئله یا تصور ارائه شده، در پرده ابهام و نقص قرار می‌گیرد و تصدیقاتی که پس از آن به وجود می‌آید خدشه‌دار می‌شود. اغلب مشاجرات لفظی و قلمی هم به دلیل همین ابهام است. گفته‌ها و نوشته‌ها درباره مشروطیت، نشان می‌دهد که استبداد به عنوان وضعیت حاکم، تنها یک معارض داشت و آن هم مشروطه‌خواهی بود و بس. این در حالی است که بنابر شواهد تاریخی بسیاری، اندیشه جمهوری‌خواهی پیش از مشروطه وجود داشته اما از دید تحلیلگران غافل مانده است.» رجبی سخنانش را با تحلیل اندیشه‌های موجود مشروطیت ادامه داد: «یک وجه قیام مردم در دوره قاجار جنبه عدالتخواهی داشت و تحت تاثیر علما بود. وجه دیگر آن تحت تاثیر اتفاقات جهان به خصوص دو انقلاب فرانسه و روسیه بود. جنبش‌های جمهوری‌خواه، پس از پیروزی مشروطه در گوشه و کنار ایران به وجود آمدند. مثلاً شیخ محمد خیابانی به دنبال تشکیل حکومت فعله و کارگران بود که شباهت زیادی به جمهوری‌خواهان سوسیال‌دموکرات انقلاب روسیه داشت. میرزا کوچک‌خان هم جمهوری تاسیس کرد. از همه اینها مهمتر عده‌ای خواهان «جمهوری اسلامی» بودند و در خواسته‌های مکتوب خود بر آن تاکید می‌ورزیدند.» پایان سخنان رجبی، خواندن متن سندهایی از دوران مشروطیت بود که این گفته‌ها را تایید می‌کرد.

■ **طراز اول**

سخنرانی علی‌اکبر ولایتی نیز در تایید تفکرات مشروطه مشروعه بود: «طراز اول، به اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت اشاره دارد. طبق این اصل لازم بود پنج نفر از علمای طراز اول انتخاب شوند و مصوبات مجلس را با موازین شرعی تطبیق دهند. این اصل، نماد تلاش روحانیت برای مشروعه کردن مشروطه بود.» ولایتی پس از این مقدمه، به تشریح روابط میان علما و حکومت‌های مختلف پرداخت: «جمهور روحانیت در صفویه، از تاسیس سلسله‌ای با رسمیت شیعه امامیه حمایت کردند و پس از آن نیز در مقاطعی که تمامیت ارضی ایران دچار مخاطره می‌شد در صحنه‌های دفاع حضور داشتند. علما در بسیاری از اوقات در صحنه بودند و اهداف مذهبی و ملی خود را دنبال می‌کردند. حمایت از عباس‌میرزا در جنگ با روسیه، حمایت از تاسیس عدالتخانه و نمونه‌های دیگر نشان می‌دهد همان طور که علما با قراردادهای ننگین مخالف بودند با اقداماتی که در جهت احیای اسلام و حفظ تمامیت ارضی ایران بود موافق بودند و در آن شرکت می‌کردند. بخش پایانی سخنان ولایتی، انتقاد از عملکرد برخی روشنفکران بود. بحث‌ها همچنان ادامه داشت. سخنرانان از منظرهای گوناگون، جریان‌های فکری جنبش مشروطه را بررسی می‌کردند و علل آسیب‌ها را مورد توجه قرار می‌دادند. هر چند تمام اینها، تنها نیمه اول بازی بود. چرا که مشروطه سالروز دیگری نیز دارد که در تقویم شمسی آمده است.

کواین در کوله‌پشتی فرزاد حسنی

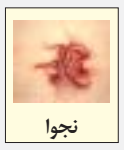

نجوا

حمیدرضا ابک: فرزاد حسنی در برنامه کوله‌پشتی شبکه سه، یک مهمان ویژه داشت. دکتر ضیائی جوان برگزیده‌ای که از فرانسه دکترای فلسفه تحلیلی گرفته بود. اینکه حالا یک دکتر فلسفه تحلیلی به چه کار برنامه کوله‌پشتی می‌آید و چه دردی از مخاطبی دوا می‌کند که در این تابستان داغ پای تلویزیون بنشیند، بماند. اما فرض که مردم کشور ما فیلسوف‌پسندند یا اثبات شده است که مردم در تابستان، ناخودآگاه به سمت تعقل فلسفی، آن هم از نوع تحلیلی، رو می‌کنند. در اواسط برنامه مجری محترم، که احتمالاً بیشتر دوست دارد به عنوان مجری جذاب شناخته شود، از دکتر محترم که طبق معمول همه فلاسفه جوان، لفظ قلم حرف می‌زد، پرسید: آخرین کتابی که خوانده‌اید چه بوده است آقای دکتر؟ (سی و هفت کیلومتر طول لبخند مجری بود هنگام پرسیدن این سئوال) آقای دکتر که اتفاقاً خیلی هم جوان نازنینی بود، گفت: «کتاب منطق ریاضی کواین.» این کتاب را می‌توان مهم‌ترین اثر ویلارد ارمن ون کواین فیلسوف بزرگ آمریکایی قرن بیستم دانست که مطالعه آن برای فیلسوفان تحلیلی از اوجب واجبات است. شاید اصولاً کسی حق نداشته باشد ادعا کند دستی بر آتش منطق فلسفی یا فلسفه منطق در جهان امروز دارد و محتوای این کتاب را شخم نزده باشد. این کتاب به زبان فارسی ترجمه نشده است و احتمالاً به دلیل محتوای پیچیده‌اش در آینده نزدیک هم ترجمه نخواهد شد. شاید در کشور ما تعداد کتابخانه‌های تخصصی و شخصی و عمومی‌ای که بتوان این کتاب را در آن پیدا کرد به عدد انگشتان یک دست هم نرسد. اینها مهم نیست. مهم این است که آقای حسنی پس از شنیدن این جمله به مهمان محترم گفت: من این کتاب را دیده‌ام. احتمالاً دست دوستانم. آزمون چهارگزینه‌ای: الف- فرزاد حسنی دوست نزدیک ضیاء موحد و حمید وحید دستجردی است و در یک عصر گرم تابستانی، در حیاط انجمن حکمت و فلسفه کتاب را در دستان دکتر موحد دیده است. (دکتر موحد این گزینه را تکذیب کرد.) ب- مجری عزیز و جذاب شبکه سه، کواین را با کرت کوباین خواننده گروه نیروانا اشتباه گرفته که در این صورت موسیقیدان برجسته‌ای است و در کوله‌پشتی چه می‌کند؟ ج- حسنی خودش یک فیلسوف و فلسفه‌شناس است که در این صورت باید نگاهی مجدد انداخت به پرسش‌هایی که در طول مصاحبه از مهمان محترم پرسید. د- فرزاد عزیز قپی در کرده و پیش خودش گفته لابد این بابا هم یکی مثل جبران خلیل جبران و پائولو کوئیلو است که همه دخترکان شانزده تا بیست سال یک نسخه از کتاب‌هایشان را در کوله‌پشتی دارند.

پخش زنده، پخش زننده پخش نیمه‌جان

مهدی نسرین: «فردا که از این دیر کهن درگذریم با هفت‌هزار سالگان سر به سریم»

مطمئناً اهالی شعر و ادب و عرفان معانی عمیقی در این بیت خیام یافته‌اند و خواهند یافت. نکاتی عمیق‌تر از این که لحظه‌ای که مرگ رخ می‌دهد زندگی به پایان می‌رسد و هیچ مرده‌ای «زنده‌تر» از مرده دیگر نیست. در لحظه مرگ با مردگان هفت‌هزارساله در یک نقطه ایستاده‌ایم: دیگر زنده نیستیم. نمی‌شود بر روی جنازه متوفی در غسالخانه به جای مرحوم یا مرحومه فلان و بهمان بنویسیم «زنده» و فکر کنیم که زنده است و استدلال کنیم که مدت چندانی از مرگش نگذشته است.

زندگی شرایطی دارد که از آن جمله نفس کشیدن است. به همین قیاس پخش غیرزنده برنامه‌های تلویزیونی از لحاظ «زندگی» اختلاف چندانی با هم ندارند. در واقع دیگر هیچ کدام زنده نیستند. مهم نیست که این برنامه غیرزنده دیروز ضبط شده باشد یا «هفت هزار سال پیش». با همین استدلال پخش مسابقات فوتبال جام جهانی با اندکی تاخیر دیگر پخش زنده نیست. مگر این که متقاعد شویم پخش زنده «هست» اما مسئولین سانسور صحنه‌های نامناسب، علم غیب دارند که معقول‌تر است چنین فکر نکنیم. بیچاره عادل فردوسی‌پور که هر وقت روی مونیتورش تصویر تماشاگری را می‌دید باید سکوت می‌کرد چون معلوم نبود که در ایران این تصویر به بصر بینندگان برسد. به نظر من هیچ اشکالی ندارد، حالا که از قرار نمی‌شود مسابقات فوتبال را واقعاً مستقیم پخش کرد، تاخیر را کمی بیشتر کنیم (مثلاً یک دقیقه) و با ویرایش مناسب تصاویر با اعصاب بینندگان بازی نکنیم. صحنه‌های خوشحالی تماشاگران فرانسه را بعد از گل ایتالیا نشان ندهیم. قبل از این که شوتی که به گل سوم میزبان در دیدار رده‌بندی انجامید به تور دروازه برسد تصویر را از هول این که تا چند لحظه بعدش آلمانی خوش‌تکنیک پیراهن‌اش را از فرط خوشی درخواهد آورد قطع نکنیم. صحنه یک گل بی‌مزه را هزار دفعه تکرار نکنیم و نکنیم‌های دیگری از این دست. همه هفتاد، هشتاد هزار تماشاگری که در ورزشگاه هستند که پوشش نامناسب ندارند. پوشش مارادونا بسیار هم مناسب بود. اگر کمی زمان تاخیر را زیاد کنیم شاید لازم نباشد تمام نماهای نزدیک تماشاگران را حذف کنیم. فوتبال بازی نفس‌گیری است: به سانسورچی‌ها زمان نفس کشیدن بدهیم. به هرحال، دیگر مهم نیست که پخش تصاویر با چه مقدار تاخیر صورت می‌گیرد. نکته مهم این است که بدانیم این دیگر پخش زنده نیست حتی اگر در گوشه سمت چپ بالای تلویزیون‌تان زیر سه خط موازی نوشته شده باشد «زنده» و حتی اگر از فوت بازی بیش از چند لحظه‌ای نگذشته باشد. اگر بخواهیم به حداقل زمان ممکن برای سانسور و ویرایش متوسل شویم، پخش زنده تبدیل می‌شود به پخش زننده. اگر کمی زمان را اضافه کنیم پخش زنده را شاید بشود با کمی تسامح پخش نیمه‌جانی خواند که خلق را یک سر نمی‌آزارد. در ضمن پیشنهاد من به فیفا هم این است که درآوردن پیراهن را با کارت قرمز جریمه کند تا هیچ فوتبالیستی هوس نکند ما و گزارشگران‌مان را در خماری نتیجه ضربه‌اش بگذارد.

ما و فوتبال

سیاست پلیس

صالح نجفی: دیدیم که وقتی ارسطو می‌گوید «برای تنها زیستن یا باید حیوان بود یا خدا»، اشاره به این مهم دارد که انسان حیوانی سیاسی است، یعنی به تعبیری، تنها بودن از دید ارسطو همان بیرون بودن انسان از مرزهای مدینه یا دولتشهر است. چون زیستن در مرزهای دولتشهر با طبیعت انسان (حیوان سیاسی) جور یا جورتر است. یعنی اگر انسانی به هر دلیل از دولتشهر بیرون گردد، آزادی بلکه حیات انسانی خود را از کف می‌دهد. نکته دیگری که در حرف‌های ارسطو پنهان است، یگانگی مرزهای قلمرو دولتشهر (polis) با قلمرو سیاست (politics) است. سیاست در اصل یونانی‌اش به مجموع اموری اطلاق می‌گردد که با حیات مدنی (یعنی زندگی در مدینه یا دولتشهر، یعنی همان حیات طبیعی انسان از دید ارسطو) مردم مربوط است. سیاست یعنی مجموع تدبیرها و تمهیدهایی که زندگی در دولتشهر را بهبود می‌بخشند یا مسیّر می‌سازند. از این حیث، حتی زنان و بردگان که به ذات خود شهروند نیستند و از حیات و حقوق شهروندی بی‌بهره‌اند وجودشان برای حیات سیاسی / مدنی شهروندان ضروری است و اصلاً چه بسا به این اعتبار است که حق حیات دارند. یعنی همه چیز در جهت بهتر زیستن شهروندان سامان می‌یابد و ضرورت حفظ یا حذف هر عنصری با معیار این بهتر زیستن تعیین می‌شود، زنان و بردگان از آن روی هستند و مادامی باید وجودشان را پاس داشت که به کار بهتر زیستن شهروندان آزاد بیایند، این بهتر زیستن در گرو چیزی است که می‌توان آن را نظم نامید. در قلمرو دولتشهر بودن، زیستن در داخل مرزهای مدینه، یعنی در جهانی تابع نظم زیستن، همان که با این مقدمات جهان انسانی نامیده می‌شود. تنها شدن، تنها زیستن، یعنی افتادن در چنگال بی‌نظمی، آشوب یا رسیدن به عالمی فراتر از نظم، حیوان شدن یا خدا شدن. خب، روشن است که چیزی به نام بی‌نظمی مطلق نداریم و صرف بودن در دولتشهر دلالت بر بهره‌مندی از نظم نمی‌کند. حیات سیاسی / مدنی از دید ارسطو در گرو حفظ نظم دولتشهر است و بی‌شک، همین طرز فکر است که به شکل‌گیری نهادی می‌انجامد که کار ویژه‌اش حفظ نظم موجود است و همه می‌دانیم نام نهادی که در زمانه ما مسئولیت پاسداری از نظم عمومی، مالکیت خصوصی، آزادی و امنیت فردی را به عهده دارد، «پلیس» است و لابد دیگر تعجب نمی‌کنید که پلیس (police) از همان polis یونانیان ریشه گرفته است. در واقع police ریشه در politeia (پلی‌تیا) دارد که به معنای حکومت و اداره امور است و آن هم بی‌شک از همان polis (مدینه یا دولتشهر) سرچشمه گرفته است. این پیوند به هیچ روی پیوندی ساده و کم‌اهمیت نیست. انسان حیوانی سیاسی است و مادامی انسان است که در قلمرو پلیس به معنای مدینه به سر برد و مادامی انسان می‌ماند که سیاست / پلیسی در کار باشد که آن قلمرو را از شر تهدیدهای درونی و بیرونی حفظ کند. تصوری که از انسان داریم دیدگاه ما را راجع به حیات نیک و درخور او رقم می‌زند. از آن روی که چیزی مهم‌تر و باارزش‌تر از زندگی نمی‌شناسیم، نهادی یا مجموعه‌ای که مدعی حفظ زندگی شایسته انسان است به نظر مهمترین نهاد یا مجموعه بشری می‌نماید، گره خوردن سیاست با پلیس در زبان و در تفکر به ساخته شدن یکی از ستبرترین بت‌های زمانه ما انجامیده، بتی ذهنی که با نمود(های) عینی‌اش همه آشناییم.

بت‌های ذهنی

کجا هست و کجا نیست

احمدرضا همتی‌مقدم: «توطئه» در ادبیات سیاسی امروز از واژگان دوست‌داشتنی سیاستمداران است. چه پوزیسیون و چه اپوزیسیون به کرات از آن بهره می‌برند. توهم توطئه اما واژه جذاب‌تری است و مخصوصاً مورد توجه هر دو طیف «توهم توطئه دشمن»، «توهم توطئه بازنشستگی اساتید»، «توهم توطئه در باخت تیم ملی» و نظایر آن. اما به راستی توطئه وجود دارد؟ یا همه آن اموری که توطئه خوانده می‌شود توهم است؟ منطقاً شقوق زیر را داریم:

۱- توطئه وجود دارد ولی توهم آن وجود ندارد.

۲- هم توطئه وجود دارد هم توهم آن.

۳- نه توطئه وجود دارد نه توهم آن.

۴- توطئه وجود ندارد ولی توهم آن وجود دارد.

از چهار شق بالا شق سوم مردود است لااقل در عالم سیاست. شق اول که هر امری توطئه است چندان مورد قبول اهل نظر نیست و حامیان این نظریه تکلیفشان از پیش معلوم است. حامیان شق چهارم باید توضیح دهند که چرا همه مردم صادقانه رفتار می‌کنند، چرا آدم‌ها اصلاً توطئه نمی‌کنند و همه چیز با سلام و صلوات حل و فصل می‌شود و اصلاً چگونه جهان به این شکل اصلاح شده است. اما حامیان شق دوم که به نظر می‌رسد شق معقولی است باید نظریه‌ای ارائه دهند که مشخص سازد یک رویداد کجا توطئه و کجا توهم است. حتماً در فلسفه شنیده‌اید که تصور یک چیز امکان منطقی آن را موجه می‌سازد اما قائلین به این نظریه استدلال کرده‌اند هر تصوری دلالت بر امکان وقوع آن نیست. آنها راهکاری را مشخص کرده‌اند که نشان می‌دهد کجا با «توهم امکان» روبه‌روییم و کجا با «امکان منطقی». بنا براین اگر قائلین به نظریه توهم توطئه در این زمینه نظریه‌ای دارند بیان کنند تا بدانیم کجا یک امری توطئه است و کجا نیست.

گیردادنی‌ها

توهم فلسفه

رحمان بوذری: تصویری کاریکاتوری و موهوم و مبتذل و مغشوش. این بلایی است که رسانه‌هایی چون تلویزیون و رادیو بر سر مباحث فکری و فلسفی می‌آورند. وقتی که قرار است در یک برنامه سی چهل دقیقه‌ای از فلسفه سخن گفت و شأن و عظمت آن را پاس داشت (!) نتیجه‌ای جز این حاصل نمی‌شود. می‌توان خیلی راحت حکم کرد که «توجه صداوسیما به فلسفه و فلسفه‌خوانده‌ها امر مبارک و میمونی است و باید آن را به فال نیک گرفت». اما واقعیت این است که این امر، مبارک و میمون که نیست هیچ، کمی هم چندش‌آور است. تلویزیون شاید از همان بدو حضورش در خانه‌های مردم، دغدغه پاسداشت امور متعالی و فاخر را داشته و با خود کلنجار رفته که چگونه می‌توان یک فرهنگ به اصطلاح فرهیخته و والا را به تصویر کشید و در عین حال ماهیت رسانه را نیز از یاد نبرد. ماهیتی که با فاکتور «جذابیت» گره خورده و چشم‌پوشی از آن به منزله چشم‌پوشی از «مخاطب» است. این نکته به‌خصوص در ایران با تناقضی آیرونیک روبه‌رو است. از طرفی مخاطبان تلویزیون حوصله شنیدن بحث و جدل‌های پیچیده و مغلق فلسفی را ندارند و از طرف دیگر پیداکردن قالبی که برنامه‌هایی اینچنین را به گونه‌ای جذاب عرضه کند (اگر با محافظه‌کاری نگوییم محال است، لااقل) محال می‌نماید. مقایسه آماری مخاطبان شبکه چهار با دیگر شبکه‌ها بیانگر همین نکته است. در نتیجه وقتی قرار است در کنار همه سریال‌ها و فیلم‌ها و مسابقات تلویزیونی، مناقشه‌ای فلسفی هم به ضرب و زور دکور و نورپردازی و آیتم‌های رنگ و وارنگ چپانده شود چیزی جز کاریکاتور فلسفه باقی نمی‌ماند.

چندی پیش برنامه کوله‌پشتی که از قضا به مدد حمایت‌های همه‌جانبه، از بعدازظهرها به بهترین ساعت پخش (حدود ۹ شب یعنی زمانی که همه اهالی خانواده حضور دارند) منتقل شده است، از جوان فلسفه‌خوانده‌ای دعوت کرده بود تا راز موفقیت خود را با جوانان در میان گذارد و راه و چاه بدانان نشان دهد. دست‌اندرکاران برنامه علی‌القاعده دریافته بودند که مباحث فلسفی شبکه چهار، جذابیت چندانی برای جوانان ندارد و از این رو پیش قدم شده تا در کنار یک کارشناس تغذیه و بهداشت و یک متخصص قلب و عروق و یک جوان مخترع و یک مهندس موفق و... از یک دکترای فلسفه هم دعوت به عمل آورند تا از همه چیز و همه کس برداشتی فلسفی ارائه شود. مجری برنامه نیز که در کار به هم ریختن اعصاب بینندگان عزیز مهارت دارد و کم و کسری نمی‌گذارد و تلویزیون را ملک طلق خود می‌داند و استودیوی پخش را با پستوی خانه‌اش پس از کلی ذوق‌زدگی و تعریف و تمجید از خود و «دایرگان» واژگانش درخواست می‌کند تا جناب آقای فیلسوف (یعنی همان دکتر جوان فلسفه‌خوانده) درباره مرگ و زندگی و خوشبختی و موفقیت و ایثار و شهادت و ازدواج و حق‌الناس و... تفسیر فلسفی خود را ارائه کند دریغ از آنکه خود کوچک‌ترین حق شهروندی مخاطب را - که ادب و احترام به اوست - رعایت کند.

آقای فیلسوف جوان نیز که طبیعتاً اتو کشیده و شانه‌زده و تر و تمیز و پاکیزه است با لحن دلبرانه‌ای آنچنان فلسفه می‌بافد و جزوه‌های استادانش درباره فلسفه اخلاق و نگاه وظیفه‌گرایانه و نتیجه‌گرایانه را تکرار می‌کند و ارسطو و افلاطون و ملاصدرا را در دیگی می‌ریزد و به هم می‌زند و آشی می‌پزد که بعید نیست بیش از نیمی از نوجوانانی که برنامه را می‌بینند، فردای روز به‌جای دانشکده‌های حقوق و مدیریت و اقتصاد و حسابداری و... سر از دانشکده بی‌سر و سامان فلسفه دربیاورند! نقلی هم نیست. دانش‌آموزان عزیز مختارند که هر رشته‌ای را می‌خواهند انتخاب کنند البته نه با تصویر و تصوری کاریکاتوری از آن رشته.

فلسفه‌ای که به کار برنامه‌های تین ایجری تلویزیون می‌آید و در کنار پخش آگهی پفک و چیپس و فرش مشهد و بستنی دایتی و آب معدنی دماوند و آیتم‌های ریاکارانه «عشق کسب و کار من است» مطرح می‌شود فلسفه نیست، کاریکاتور فلسفه است، توهم فلسفه است و نه حتی سایه آن. سایه فلسفه لابد چیزی از خود آن دارد و بهره‌ای از او می‌گیرد.

نشست مشترک سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد

نشست مشترک سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد به منظور بررسی همکاری‌های دوجانبه از ۲۰ تیر ماه در رباط پایتخت مغرب آغاز شد و به مدت دوروز ادامه پیدا کرد. به گزارش مهر این نشست در چارچوب همکاری‌های دوجانبه میان سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد در زمینه مسائل مشترک و مهم برگزار می‌شود. هدف از برگزاری این نشست دوروزه بررسی راه‌های همکاری در مسائل سیاسی و توسعه‌گرایانه است که مسائلی چون پیشگیری از بحران، رفع درگیری، مبارزه با ارعاب، بیداری در مورد حقوق بشر، اشاعه فرهنگ صلح و گفت‌وگوی تمدن‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. در این نشست مسئولان ۱۳ شورا و موسسه وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی چون سازمان تربیت و علوم و فرهنگ اسلامی (آیسیسکو)، مرکز مطالعات تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی (ارسیکا)، بانک گسترش اسلامی، اتاق تجارت و صنعت اسلامی، مجمع گفت‌وگو و همکاری سازمان کنفرانس اسلامی و فدراسیون جهانی مدارس اسلامی حضور داشتند. از سوی سازمان ملل متحد نیز ۱۵ شورا و موسسه بین‌المللی وابسته به این سازمان چون نماینده امور پناهندگان در سازمان ملل، نماینده برنامه‌های توسعه‌گرایانه سازمان ملل، سازمان تربیت و علوم و فرهنگ سازمان ملل (یونسکو) و سازمان بین‌المللی کار در آن حضور داشتند. طی این نشست نتایج همکاری‌های دو سازمان از ژوئیه سال ۲۰۰۴ تا ژوئن امسال بررسی و افق‌های همکاری طی دو سال آینده در زمینه گسترش علوم و تکنولوژی، تجارت و توسعه، حمایت از میراث‌های جهانی، گفت‌وگوی بین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها با در نظر گرفتن تنوع و تعدد فرهنگی، آموزش و از بین بردن بی‌سوادی مورد بررسی قرار گرفتند. این نشست دوره‌ای هر دو سال یک بار در وین مقر سازمان ملل متحد برگزار می‌شود که امسال برای اولین بار در خارج از مقر اصلی خود و در رباط پایتخت مغرب و مقر سازمان تربیت و علوم و فرهنگی اسلامی (آیسیسکو) برگزار می‌شود.

رونمایی از کتاب دانشنامه زیبایی‌شناسی

فرهنگستان هنر در نخستین مراسم رونمایی انتشارات خود، کتاب «دانشنامه زیبایی‌شناسی» را روز سه‌شنبه ۲۷ تیرماه رونمایی می‌کند. به گزارش مهر، کتاب «دانشنامه زیبایی‌شناسی» اثر بریس گات، دومینیک مک‌آیور لوپس و با ترجمه گروهی، به‌تازگی از سوی انتشارات فرهنگستان هنر منتشر شده است. در این مراسم بهمن نامورمطلق دبیر فرهنگستان هنر، علی‌رضا اسماعیلی مدیر انتشارات، منوچهر صانعی، امیرعلی نجومیان، دکتر شیده احمدزاده و مسعود قاسمیان مترجمان و مشیت علایی سرویراستار حضور خواهند داشت. در این مراسم فرزان سجودی، فریبرز مجیدی، ناصر زعفرانچی و محمدتقی فرامرزی نیز به عنوان گروه کارشناسان حضور دارند. این مراسم ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز سه‌شنبه ۲۷ تیرماه در ساختمان شماره یک فرهنگستان هنر واقع در خیابان ولی عصر، ضلع جنوبی پارک ساعی، جنب فروشگاه شهر کتاب، پلاک ۱۱۰۱ برگزار می‌شود. کتاب «دانشنامه زیبایی‌شناسی» به طور عمده از منظر فلسفه تحلیلی تالیف شده که روشنی بیان و پرهیز از دشوارنویسی ازجمله ویژگی‌های آن است.

خبرچین

آثار کلاسیک فلسفه - ۲۲

آثار فلسفی تئوفراستوس

«این مرد خارق‌العاده (تئوفراستوس)، دارای ذهنی آزاد و ظریف و درونی معتدل است و می‌تواند همه چیز را، اعم از اشکال گیاهان و نمونه‌های سیرت آدمی، به چشمی تیزبین مشاهده کند.»

تئودور گُمپرتس

مسعود زنجانی: به تئوفراستوس (۲۸۷- ۳۷۲ ق.م.)، شاگرد ایام سالخوردگی افلاطون و شاگرد و همکار ارسطو در همه عمر، بیش از دویست رساله و کتاب نسبت داده شده است، اما از آن همه جز قطعات معدودی باقی نیست. ارسطو او را به جانشینی خود در لوکئوم برگزید و همچنین در وصیتنامه خود از او خواست که دخترش را به همسری بگیرد و تربیت پسرش را عهده‌دار شود. کتابخانه ارسطو نیز که معظم‌ترین کتابخانه آن روزگار بود به او ارث رسید. تئوفراستوس با دلی آکنده از احترام و ذهنی خستگی‌ناپذیر و کوشش و فعالیتی افسانه‌وار، ارسطو را در همه راه‌های پژوهشی پا به پا همراهی کرده، در گرد آوردن مواد بیشمار گوناگون به او یاری نموده، و هر چه را استادش آغاز کرده بود ادامه داده و به کمال رسانده است. ولی با همه وفاداری و سرسپردگی، هرگز شاگردی چشم بسته و بیگانه از انتقاد نبوده است.

بهترین دلیل شکوفایی فوق‌العاده نیروی انتقاد او، بقایای اثری است که سبب شهرت او به عنوان پیشرو و جد اعلای همه نویسندگان تاریخ فلسفه گردیده است. او نظریات فیلسوفان پیش از خود از تالس تا افلاطون و کسنوکراتس، را در اثری شامل هجده بخش، تشریح کرده است. از این اثر که عنوان «عقاید متفکران طبیعت‌شناس (فیلسوفان طبیعی)» داشته، علاوه بر قطعاتی کوچک، قطعه‌ای بزرگ نیز با عنوان